

پژوهش در تاریخ، سال دوازدهم، شماره ۳۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۰

اصلاحات در دوره اموی

محمد شهیدی^۱

محمد صالح معززی نیا^۲

چکیده

در اواخر حکومت امویان، در قلمرو تحت سلطه آنها مخالفت‌های زیادی در عراق عرب، شام و ایران رخ داد. علت اصلی این موضوع، تعصبات قبیله‌ای و نژادی، شرایط سخت زندگی و پرداختن جزیه و خراج بود. سیاست‌های خشن و سخت‌گیرانه حکام اموی از جمله حجاج بن یوسف باعث تشدید حرکت‌ها و مخالفت‌های گسترده‌ای همچون شورش عبدالرحمن بن اشعث گردید؛ از همین رو بعضی از خلفا و امیران اموی جهت کاهش اختلافات و جلوگیری از فروپاشی خلافت دست به اصلاحاتی زدند. اصلاحات عمر بن عبدالعزیز ابتدا موفقیت‌آمیز بود، اما مرگ زود هنگام او مانع ادامه روند اصلاحات گردید و خلیفه بعدی سعی در حذف اقدامات او نمود. در اواخر خلافت اموی، یزید سوم و همچنین حاکم خراسان نصر بن سیار با دنبال کردن اصلاحات سعی در کنترل روند سریع مخالفت‌ها نمودند اما هیچ کدام از این تلاش‌ها مانع فروپاشی نگردید. نیروی تازه نفس عباسیان با شعارهای اصیل اولیه اسلامی توانستند مردم را با خود همراه کرده و حکومت سلطنتی اسلامی امویان را منقرض نمایند. مسئله این پژوهش، اقدامات اصلاحی خلفا و امرای اموی به ویژه اصلاحات سیاسی و اقتصادی آنان است. پژوهش حاضر به شیوه کتابخانه‌ای و با تمرکز بر منابع تاریخ‌نگاری اسلامی تنظیم شده است. مدعی نگارندگان این است که بازیگران سیاسی دوره اموی، با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی سرزمین‌های اسلامی، لزوم انجام اقدامات اصلاحی در سطح گسترده را ضروری دانستند.

واژگان کلیدی: اصلاحات، امویان، عمر بن عبدالعزیز، فتوح

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی:

mohamadshahidi70@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران:

moazzezi.saleh98@ut.ac.ir

طرح مسئله

یکی از مفاهیم اساسی پژوهش حاضر، «اصلاح»^۱ است. مفهوم اصلاح از مفاهیم مناقشه‌برانگیز در دوره مدرن محسوب می‌شود که جایگاه مهمی در نظریات سیاسی به دست آورده است. از این رو ضروری است موضع خویش را در نسبت با این مفهوم مشخص نماییم. غالب نظریه‌پردازان سیاسی، اصلاح را در مقابل «انقلاب» قرار می‌دهند و ناظر به مفهوم انقلاب، اصلاح را تعریف می‌کنند. بر این اساس، انقلاب پیامد فرایندی سریع و خشونت‌آمیز در جهت ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادین در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. اما اصلاح ناظر بر فرایندی تدریجی و آرام است که غالباً از طریق نهادهای درونی نظام سیاسی و اجتماعی انجام می‌شود و هدف آن، اصلاح رویه‌های موجود در طولانی مدت در راستای رسیدن به رویه مطلوب است. بر این اساس هدف اساسی اصلاح در ساحت اجتماعی، «بهبودی نهادهای و روابط اجتماعی» است و تأکید ما بر مفهوم اصلاح نیز بازگشت به تحول در نهادهای اجتماعی خواهد بود. (پاکتچی؛ ۱۳۷۹، ۲۲۱)

اگرچه مفاهیمی مانند اصلاح غالباً در دوره مدرن، معانی کنونی خود را یافته و ممکن است ایراد وارد شود که تطبیق این مفاهیم بر قرن نخست هجری، اقدام صحیحی نیست؛ اما نکته مهم در این زمینه آن است که در پژوهش حاضر، نگارندگان از نظریه خاصی در علوم سیاسی و اجتماعی پیروی نخواهند کرد و صرفاً مفهوم اصلاح به معنای کنونی آن به وام گرفته خواهد شد. مفاهیم صرفاً ابزاری برای ایضاح مدعای محققان است و استفاده از مفاهیم کنونی را نمی‌توان حمل بر تطبیق آن بر دوره تاریخی مذکور کرد.

عمر بن عبدالعزیز از خلفای برجسته و در زمره اصلاح‌گران اموی بود. یزید بن ولید اول نیز خود را ادامه‌دهنده اصلاحات عمر تلقی می‌کرد و نصر بن سیار حاکم خراسان در اواخر دوره اموی نیز از جمله کسانی بودند که وضعیت بحرانی و حساس زمان خود را درک کرده و دست به اصلاحات اساسی در منطقه تحت نفوذ خود زد. بحران مذکور ناشی از سیاست‌های اقتصادی نادرست حکام و روش‌های غلط حکومت‌داری خلفای قبلی بود که باعث ایجاد بحران‌های عمیق در منطقه تحت نفوذ امویان و به ویژه منطقه خراسان شده بود.

این بحران‌ها، ظرفیت‌های بالقوه برای مخالفان جهت مبارزه با حکومت امویان ایجاد می‌کرد

تا به نقشه‌های خود جامعه عمل بپوشانند. با وجود این، اصلاح‌گران نام‌برده با آگاهی از این خطرات، در صدد اصلاحات برآمدند؛ اما با ناکامی روبه‌رو شدند. پژوهش حاضر در زمینه اصلاحات دوره اموی صورت گرفته است که در این پژوهش درصدد روشن ساختن برخی ابعاد این مسئله همچون ماهیت اصلاحات، علل اصلی اصلاحات، گستره و قلمرو اصلاحات، و اینکه این اصلاحات در چه زمینه‌هایی صورت گرفته است و نهایتاً علل اصلی ناکامی این اصلاحات و سؤالاتی از آن دست می‌باشد. مسئله پژوهش حاضر، بررسی روند اقدامات اصلاح‌گران زمامداران دوره اموی با تکیه بر اصلاحات اقتصادی و سیاسی است؛ بدین معنا که خلفا و امیران اموی تحت کدام شرایط، ضرورت انجام اصلاحات را تشخیص داده و به چه اقداماتی دست یازیدند.

پیشینه پژوهش

در زبان فارسی، پژوهش‌های اندکی درباره دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز انجام شده و غالب تحقیقات مربوط به عمر بن عبدالعزیز به زبان عربی منتشر شده است. با توجه به تمرکز بحث ما بر اصلاحات اقتصادی و سیاسی عمر بن عبدالعزیز، دو مقاله نوشته شده توسط محققان عرب زبان قابل ذکر است که به اختصار اشاره خواهد شد. مقاله نخست با عنوان «سیاسة عمر بن عبد العزيز الإصلاحية في الدولة الإسلامية» نوشته حسن علوان است که مروری کلی و دقیق بر اساس منابع دست اول، بر اصلاحات عمر بن عبدالعزیز داشته است. حسن علوان اصلاحات عمر بن عبدالعزیز را به سه دسته دینی، اداری و اقتصادی تقسیم کرده و اقدامات وی در این سه حوزه را با خلفای پیشین خود مقایسه کرده است. مقاله دیگری که در این باره قابل توجه است، با عنوان «الإصلاحات الاقتصادية والمالية للخليفة الراشد عمر بن عبد العزيز رضي الله عليه (۹۹-۵۱۰)» و به قلم سوری یاسین حسین نوشته شده است. این مقاله نیز به تفصیل اقدامات عمر بن عبدالعزیز را در حوزه‌های گوناگون اقتصادی و مالی اعم از خراج، جزیه، مالکیت زمین‌های کشاورزی و اصلاح قوانین تجاری مورد بررسی قرار داده است.

مروری بر شخصیت عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن ابوحفص، قریشی اموی است. مادرش ام عاصم لیلی، دختر عاصم بن عمر بن خطاب است. عمر در سال ۶۲ ق. ۶۸۲ م. در شهر حلوان مصر

متولد شد و در محیطی مصری که به رفاه، جوانمردی و پرهیزکاری شهرت داشت، پرورش یافت. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۷۳) عمر به مدت شش سال از سوی ولید بن عبدالملک استاندار مدینه بود. او در این مدت محبوب مردم و الگوی پرهیزکاری بود. بر اثر اقدامات و سیاست عمر، مدینه محل آرامش و امنیت گردیده بود، به گونه‌ای که افراد شکنجه شده یا تحت پیگرد از سوی حکومت اموی به ویژه حجاج بن یوسف به آنجا پناه می برد. از این رو، ولید بن عبدالملک بنا به درخواست حجاج، عمر را در سال ۹۳ ق. / ۷۱۲ م. از استانداری برکنار کرد. حجاج شکایت کرده بود که عصیان‌گران و شورشیان عراقی در برابر نظام اموی، به عمر پناه برده و از امنیت و حمایت وی برخوردار می شوند. عمر تا پایان خلافت ولید بن عبدالملک منصبی را نپذیرفت اما در دوره خلافت سلیمان بن عبدالملک از نزدیکان و مشاوران بزرگ خلیفه بود. سلیمان بن عبدالملک به عمر اعتماد داشت و نظرات او را می پسندید. سلیمان در آستانه بیماری ای که به مرگش انجامید، به پیشنهاد رجاء بن حیوه در نامه‌ای عمر را به شرط جانشینی یزید بن عبدالملک، به جانشینی برگزید و عهده دار امر خلافت کرد. سلیمان، افراد خاندانش را جمع نموده و به آنان گفت: «من با کسی که در این نامه او را خلیفه اعلام کرده‌ام، بیعت نمودم.» ولی نام او را نگفت و همگی با توجه به کارهای نیک عمر، با وی بیعت نمودند. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۷۴ و ۱۷۵)

۱. رفتار عمر در قبال علویان

الف) منع لعن حضرت علی (ع)

عمر بن عبدالعزیز پس از این که به خلافت رسید، دشنام دادن به حضرت علی (ع) را که نیم قرن قبل توسط معاویه، مرسوم شده بود و بنی امیه بر منابر با جمله «لعن الله آل علی»، آن حضرت را لعن می کردند، ممنوع ساخت و از این کار جلوگیری کرد. عمر مقرر کرد که به جای لعن بر حضرت علی (ع)، این آیه را بخوانند: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذالقربی.» (ابن عماد، ۱۳۷۴: ۲۹۱) عمر گوید: چون پدرم خطبه می خواند و می خواست نام علی را به زشتی یاد نماید، دچار خبط و خلط می شد و زمانی که پایین می آمد، علت آن تنزل و پریشانی را در خطبه از او می پرسیدم. او می گفت: چون به نام علی می رسد، در سخن گفتن دچار پریشان‌گویی می شود. (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۲۴۲)

ب) بازگرداندن فدک

فدک مزرعه‌ای در نزدیکی مدینه بود که به جای خمس غنایم خیبر به پیامبر رسیده بود و پس

از پیامبر، ابوبکر و عمر در آن تصرف نمودند. زمانی که معاویه زمامدار خلافت پیامبر شد، پس از وفات امام حسن (ع)، ثلث فدک را تیول مروان بن حکم، ثلث دیگر آن را تیول عمرو بن عثمان بن عفان و ثلث دیگر را تیول یزید بن معاویه کرد. در دوران مروان، همه فدک به دست او افتاد که آن را به فرزندش عبدالعزیز و او هم به فرزندش عمر بخشید. عمر تمامی قریش و بزرگان را جمع نمود و عنوان کرد: فدک از طریق ارث به من رسیده، درحالی که این ملک، از آن من نیست. عمر تمام اعیان و بزرگان را گواه گرفت و سپس آن را به اولاد پیامبر بازگرداند و در تصرف ایشان بود تا یزید بن عبدالملک به زمامداری رسید و آن را گرفت. (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۲۶۵)

پ) ابراز محبت به علویان

عمر بن عبدالعزیز تلاش داشت با همه گروه‌ها و دسته‌بندی‌ها برخورد شایسته‌ای داشته باشد. در همین راستا عمر سعی کرد علویان و شیعیان را از خود راضی نگه دارد. (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۷۴) و به فرماندار خود در مدینه دستور داد که ده هزار دینار میان فرزندان علی از فاطمه تقسیم کند، چرا که حقوق زیادی از آنها ضایع شده است. عطایای عمر به بنی‌هاشم و اولاد علی (ع) به عنوان درآمد حال و گذشته فدک بود که به ناحق از آنها ستانده شده بود. (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۲۵۰)

۲. اصلاحات اقتصادی

الف) برداشتن خراج و جزیه از تازه مسلمانان

مالیات سرانه‌ای را که از اهل ذمه (کتاب) دریافت می‌شد، جزیه می‌نامیدند که به فارسی آن را گزیت می‌گفتند. در زمان فتوح مسلمین مقرر شده بود که مردم سرزمین‌های فتح‌شده، مختارند مسلمان شوند یا بر دین خود باقی مانده و سالانه مبلغی به عنوان جزیه به دولت اسلامی بپردازند و در عوض، در آداب و رسوم دینی خود آزاد باشند. (شهیدی، ۱۳۷۴: ۲۱۶)

در زمان امویان مالیات‌ها افزایش پیدا کرد، و خراج و جزیه از کسانی که اسلام آورده بودند، گرفته می‌شد. حجاج بن یوسف این کار را معمول کرده بود تا کمبودهای بیت‌المال را جبران کند؛ زیرا با اسلام آوردن تعداد زیادی از مردم و در نتیجه کاهش پرداخت جزیه، درآمدهای وی رو به کاستی رفته و دچار مشکلات مالی شده بود. بنابراین حجاج از اهل کتاب که تازه مسلمان شده بودند، جزیه می‌گرفت و از سوی دیگر، ذمی‌های مسلمان شده را بدون آنکه از مواجب و غنائم بهره‌مند باشند، به جنگ می‌فرستاد. (فیاض، ۱۳۷۹: ۱۶۴)

عمر این روش نادرست را قطع نمود و برای غیرمسلمانان که دین اسلام را می‌پذیرفتند، نه تنها پرداخت جزیه قطع گردید؛ بلکه به مانند همه مسلمانان از بیت‌المال نیز مبلغی عاید آنها می‌شد، و همچنین آنها را در فتوحات از مواجب و غنائم بهره‌مند گردانید. (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۳۵) با این اصلاحات تعداد زیادی از غیرمسلمانان، مسلمان شدند و در مقابل درآمد بیت‌المال کم‌شد. والیان بدین امر اعتراض کردند و خواستند از تازه‌مسلمانان جزیه بگیرند اما عمر مانع چنین امری گردید. (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۷۸) از دلایل برداشتن اخذ جزیه از نومسلمانان، مشکلات ایجاد شده بر سر راه توسعه اسلام بود. هم‌چنین عمر بن عبدالعزیز، حقوق مسلمانان غیر عرب را با مسلمانان عرب مساوی کرده و برای آنها مقرری تعیین نمود. (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۸۱)

ب) یکسان‌سازی سکه‌ها

از دیگر اصلاحات اقتصادی عمر بن عبدالعزیز، یکسان‌سازی سکه‌ها بود. او به پیروی از اقدامات عبدالملک بن مروان در راستای ضرب سکه‌های عربی و ممانعت از استفاده سکه‌های بیزانسی و ایرانی، سعی در حفظ یکپارچگی مسکوکات در جامعه اسلامی داشت. از نقل‌های تاریخی نیز برمی‌آید که عمر بن عبدالعزیز به مجازات کسانی می‌پرداخت که سکه‌هایی جز سکه‌های مورد قبول خلافت می‌ساختند. بلاذری در این باره چنین نقل کرده است: «مردی را نزد عمر بن عبدالعزیز آوردند که سکه‌هایی غیر از مسکوکات حکومت می‌ساخت. پس او را عقوبت کرد و به زندان افکند و قالب او را گرفت و درون آتش انداخت». (بلاذری، ۱۳۳۷: ۶۵۳)

۳. اصلاحات سیاسی

الف) توقف فتوح

عمر بن عبدالعزیز در همان ابتدای خلافت به فتوح توجه نکرد و به مسلمة بن عبدالملک دستور داد از برابر حصار قسطنطنیه عقب‌نشینی کند. این اقدام به منظور توقف فتوح و عملیات نظامی، حفظ دستاوردهای فتوح، دفاع از آنها در مقابل خطرهای داخلی و خارجی و همچنین پیروی از سیاست‌های مسالمت‌جویانه در برابر مردم غیرمسلمان و دعوت آنها به اسلام بود. (طغوش، ۱۳۸۰: ۱۷۷) البته توقف فتوح مضرات قابل توجهی برای خلافت اموی داشت؛ زیرا پادگان‌های نظامی مرزی مملو از سربازان می‌شد و این سربازان باید به کاری جز نبرد و فتوح مشغول می‌شدند. عمر بن عبدالعزیز از تملک زمین توسط سپاهیان جلوگیری کرد تا سپاهیان به

کشت و کار پردازند و کم‌تر مانع زندگانی شهری شوند. عمر به سپاهیان رسیدگی می‌کرد و برای نمونه، عطایا و هدایای فراوانی به سپاهیان می‌داد. در نتیجه بیت المال خالی و کم درآمد شد. بنابراین، توقف فتوح اموی در بلندمدت به بحران مالی امویان انجامید و سیاست مالی در روزگار بعد از عمر سخت و تحمل‌ناپذیر گردید.

ب) عزل فرماندهان

عمر بن عبدالعزیز به تقلید از عمر بن خطاب دست به تغییر والیان و امیران زد. به حاکمان نامه فرستاد و آنها را ارشاد و راهنمایی کرد و خود را برای رسیدگی به مظالم و برگرداندن اموال غصبی آماده نمود. عمر بن عبدالعزیز اعلام کرد که هیچ کس در برابر حساب و قضاوت امتیاز نخواهد داشت و همه باید مورد رسیدگی قرار گیرند. هم‌چنین به حکام اعلام کرد که به مانند گذشتگان خود رفتار نخواهد کرد و به همین دلیل بیشتر حکام و کارگزاران قبلی از کار برکنار شدند؛ مانند عزل یزید بن مهلب و زندانی کردن وی. (ابن خلدون؛ ۱۳۶۳، ۱۲۴) در نتیجه یک تسویه سراسری در دستگاه خلافت صورت گرفت و بسیاری از بازیگران سیاسی پیشین از سمت خویش کنار رفتند.

پ) تسامح دینی با غیرمسلمانان و دعوت آنها به اسلام

در برخورد با غیرمسلمانان نیز باید عطف توجه داشت. نقل شده عمر در نامه‌ای نوشته بود: «کلیسا و آتشکده‌ای را که دیروز درباره آن صلح کرده‌اید، ویران نکنید.» با مسیحیان شام مخصوصاً با لطف و مدارا رفتار می‌کرد به جای کلیسای یوحنا که ولید از دست آنها گرفته بود و آن را مسجد اموی ساخته بود، کلیسای توماس را در دمشق به آنها داد. عمر حرکتی را ساماندهی کرد که دارای احساسات دینی برای گسترش اسلام بود. به ساکنان سرزمین‌های فتح شده برای ورودشان به اسلام اموال تشویقی داد. بنا بر روایت تاریخی هزار دینار به کثیسی بخشید و او را به اسلام الفت داد. او به امپراتور روم لیوی سوم نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند. بسیاری از ساکنان سرزمین ماوراء النهر و نیز بسیاری از امیران سند دعوت او را پذیرفته، به اسلام گرویدند. (طوقوش، ۱۳۸۰؛ ۱۷۹) اقدامات تسامح‌جویانه عمر بن عبدالعزیز، تمامی گروه‌ها و احزاب مخالف را راضی کرد و مردم در دوره کوتاه خلافت او ستم کمتری از جانب بنی‌امیه تحمل کردند. هر چند بنی‌امیه از سیاست‌های او چندان راضی نبودند. (یعقوبی، ۱۳۷۱؛ ۲۷۳)

ت) تشکیل دستگاه اداری

هنگامی که عمر به خلافت رسید، اقدام به اصلاح دستگاه اداری و اجرای عدالت و ثبات در آن نمود. همچنین روشی اتخاذ کرد که در محافظت از مال، وقت، کوشش و سرعت عمل در کار و نیکوگزینش کردن قضات، استانداران، کارمندان و ایجاد موازنه میان همه مردم تجلی یافت. عمر در آغاز کارش توانست بقایای کارگزاران حجاج و افراد مکتب او را از اداره کشور دور کند. اما با وجود این، افرادی در حکومت او باقی ماندند که شیوه‌های اداری آنان با او هماهنگ نبود، مثل یزید بن مہلب و خاندانش که عمر درباره آنها گفت: «اینان ستم‌کارند و من امثال آنان را دوست ندارم.» عمر بعدها او را برکنار کرد. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۸۰ و ۱۷۹)

ث) احاطه بر مشکل فتوح

عمر به برطرف کردن پدیده جزیه گرفتن از نومسلمانان که بر حکومت حاکم بود، توجه کرد. هدف او از اجرای این کار ایجاد برابری میان مسلمانان با صرف نظر از طبقات و عناصر آنها، رسیدن به فضای مناسب برای انتشار اسلام و تثبیت آن در میان مردم سرزمین‌های فتح شده، ایجاد جامعه‌ای آزاد و عاری از پیچیدگی‌های اجتماعی و احساسات قومی و قبیله‌ای بود. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۸۰) عمر بر این باور بود که تنها وسیله جلوگیری از شکاف در حکومت و فروپاشی سریع آن و ممانعت از ناآرامی و آشوب، جمع کردن مردم حول محور عقیده اسلامی و حل نمودن آنان در جامعه اسلامی، بدون تبعیض و تفاوت در حقوق و وظایف آنان است. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۸۱) ساختن کاروانسرا در سرزمین‌های دوردست از جمله در راه خراسان، از جمله کارهای اصلاحی عمر بود. بدین گونه عمر بن عبدالعزیز اندیشه‌های نمونه خود را به منظور گسترش قدرت عدالت، نرم‌خویی در جمع مال، جلوگیری از گرفتن مالیات‌های غیرقانونی و پذیرش هدایا عملی کرد. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۸۲)

۴. اصلاحات مذهبی

الف) پیروی از رفتار عمر بن خطاب

عمر بن عبدالعزیز از طرف مادر منتسب به عمر بن خطاب است و مسلمانان نیز او را در عدالت و از خودگذشتگی مانند عمر بن خطاب می‌دانستند. به همین خاطر وی را به عنوان خلیفه پنجم

از خلفای راشدین می‌شمردند. ابن اثیر می‌گوید بعد از خلفای راشدین کسی نیکوسیرت‌تر چون عمر بن عبدالعزیز ندیده است. الگو و روش حکومتی او نیز برگرفته از روش عمر بن خطاب بود. (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۴۰۳-۶۵)

ب) رفع منع کتابت حدیث

از جمله اقدامات مهم عمر بن عبدالعزیز، لغو ممنوعیت نوشتن حدیث بود. این ممنوعیت به دلایل سیاسی از زمان خلیفه اول و دوم شروع شده بود، و تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۸۴) پیش از این براساس نظریه «حسبنا کتاب الله» که به دستور عمر اجرا شده بود، از نوشتن احادیث جلوگیری می‌شد. در این دوره عمر بن عبدالعزیز دستور داد احادیث پیامبر اکرم (ص) را مکتوب کنند، و به ابوبکر بن محمد بن حزم نوشت که حدیث‌هایی را که عمره دختر عبدالرحمان بن اسعد بن زراره از ام سلمه و عایشه همسران رسول خدا (ص) روایت کرده است نقل کرده، بنویس که بیم دارم علم و اهل آن کهنه شود و از میان برود. (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۴۷۸)

پ) برخورد شایسته با مخالفان

عمر بن عبدالعزیز سعی کرد رفتار شایسته‌ای با خوارج داشته باشد که در دوره‌های پیشین، ناسازگاری زیادی با حکومت داشته‌اند و در برخی جریان‌ها ضربه‌های مهلکی بر پیکره حکومت امویان وارد کرده بودند. بدین منظور با آنها گفتگو کرده و آنها را قانع کرد که از خونریزی دست بردارند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۲۶) در روزگار وی خوارج به رهبری فردی به نام شوذب خروج کردند ولی عمر به آنها سخت‌گیری نکرد و در صدد برآمد روش گفتگو و مدارا را در پیش گیرد و او را به مناظره دعوت کرد و به او گفت اگر حق به جانب ما بود، تو هم با مردم هم‌نوا شو و اگر حق به جانب تو بود ما در کار خود خواهیم نگریم، و شوذب دو نفر از سخن‌دانان خوارج را برای مناظره و گفتگو نزد وی فرستاد و با مناظره آنها را محکوم کرد و سرانجام مرگ وی اجازه نداد نتیجه گفتگو و صلح با آنها روشن شود. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۹۳)

اصلاحات یزید سوم

یزید بن ولید اول پس از هشام بن عبدالملک به خلافت رسید. یزید گرایش به جریان قدری‌ها

داشت. قدری ها گروهی بودند که انسان را موجودی مختار می‌دانند. کارهای او شباهت زیادی به رفتارهای عمر بن عبدالعزیز داشت. اقدامات اصلاحی وی به صورت زیر است:

۱. اصلاحات مذهبی

یزید سوم، هدف خود را از شورش بر ولید بن یزید خلیفه وقت، انجام اصلاحات و احیای دین خدا و خود را داعی به کتاب خدا و سنت رسول می‌دانست. وی می‌گفت که حلال خدا حرام گشته، بدعت‌ها آشکار شده و سنت تغییر کرده است. او عدالت اجتماعی را مطرح کرده و به دنبال اصلاحات مالی بود تا همه از حقوق یکسان و مساوی برخوردار باشند. مسعودی نیز نقل کرده که معتزله از نظر دین‌داری، یزید بن ولید را بر عمر بن عبدالعزیز برتر می‌دانند. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۲۹)

۲. اصلاحات اقتصادی

یزید سوم مدت زیادی بر مسند خلافت باقی نماند. یزید در دورانی با شورش به خلافت رسید که در هر گوشه و کنار به‌ویژه در عراق و خراسان شورش رخ داده بود. حارث بن سریج و عبدالله بن معاویه از جمله شورشیان این دوره بودند. او تمام شورش‌ها را موقتی سرکوب کرد اما وقتی که خواست قدرت خود را بر سرزمین‌های شرقی بگستراند، به‌طور ناگهانی در ۱۲۶ ق. ۷۴۴ م. درگذشت. اما اصلاحاتی اقتصادی را در سر می‌پروراند که به آنها اشاره می‌کنیم: یزید سوم به دلیل کاهش سهم افرادی از بیت‌المال که در عهد ولید افزایش یافته بود، به ناقص شهرت یافت. (طبری؛ ۱۳۷۵، ۴۳۸۷) او اصلاحاتی در زمینه مالی در نظر داشت و به مردمان وعده داد که «در خرج و بذل، راه میانه را در پیش خواهد گرفت و ... عطایا و ارزاق را به عدالت تقسیم خواهد نمود.» (ابن خلدون؛ ۱۳۶۳، ۱۷۵) یزید به صراحت اعلام کرد که «اهل جزیه را هم دچار بار سنگین و تحمیل نخواهم کرد.» (ابن اثیر؛ ۱۳۷۱، ۲۰۳) اما مدت کوتاه پنج ماهه خلافت یزید بن ولید، فرصت هر گونه اقدام عملی در این باره را از وی گرفت.

اصلاحات نصر بن سیار

نصر بن سیار والی خراسان در اواخر عصر اموی است که در دوره یزید بن ولید و هشام بن عبدالملک بر خراسان ولایت داشت. اصلاحات نصر بن سیار عمدتاً متکی بر امور اقتصادی است. یکی از بحران‌های اصلی خراسان در اواخر دوره اموی، مسئله مالیات‌ها بود. این مسئله، بحران‌هایی را در منطقه به وجود

آورده و کار را به شورش‌های مسلحانه کشانده که بنیاد حکومت اموی را به خطر انداخته بود. نصر بن سیار با انجام اصلاحاتی قصد داشت شماری از مخالفان خلافت اموی را که به علت وصول مالیات‌های سنگین با آن همراه شده بودند، به سمت خود جذب کند. در همین راستا اصلاح مالیات‌ها یکی از مهم‌ترین اصلاحات نصر بن سیار بود. او سخنرانی مشهوری در جمع مردم مرو برای حذف مالیات‌های کمرشکن و اصلاحات مالیاتی خود ایراد کرد. (ابن اثیر؛ ۱۳۷۱، ۱۴۰)

نصر جزیه را از نومسلمانان برداشت و مقرر کرد که تنها از غیرمسلمانان گرفته شود. (ابن خلدون؛ ۱۳۶۳، ۱۵۷) هم‌چنین نصر درباره مالیات و خراج‌های سالانه دستور داد که خراج را بر اساس مقدار معین و ثابتی بگیرند که برای شهرها و روستاها مقرر شده بود؛ یعنی از هر جنس به اندازه معین آن و از زمین نیز به اندازه معین آن خراج ستانند. درباره گردآوری جزیه نیز به این صورت مقرر شد که اخبار یهود از یهودیان و راهبان نصاری از مسیحیان و موبدان مجوس از زردشتیان جزیه بگیرند و به حکومت تحویل دهند. با این عمل اهل ذمه، از قید و بند اعراب برای گردآوری جزیه رها شدند. از این رو خراسان در دوره نصر به درجه‌ای از رونق و شکوفایی رسید که هرگز به خود ندیده بود، اما از یک سو، فقدان آرامش در خراسان و پریشانی اوضاع سیاسی آن دیار و از طرف دیگر پیدایش نیروی جدید سیاسی عباسیان، اوضاع سیاسی آن سامان را بسیار پیچیده کرد و تسلط بر اوضاع و حل مشکلات آن بسیار دشوار شد، در نتیجه فرصت لازم برای اجرای کامل سیاست اصلاحی نصر بن سیار به دست نیامد.

نتیجه

به نظر می‌رسد یکی از عوامل مهم اصلاحات در نیمه دوم خلافت اموی، وجود بحران اقتصادی بود. این بحران‌ها نشأت گرفته از سیاست‌های اقتصادی خلفا و والیان مناطق مفتوحه بود. نارضایتی‌های حاصل از این بحران‌ها، بستری را برای فعالیت گروه‌های مخالف حاکمیت امویان خصوصاً در منطقه خراسان ایجاد کرده بود. فعالیت گروه‌های مخالف مانند حارث بن سریج و داعیان عباسی پایه‌های حکومت اموی را سست کرده بود. روند اصلاحات در درون حاکمیت اموی و کاهش موج نارضایتی‌ها از زمان عمر بن عبدالعزیز صورت گرفت و عمر با اصلاحات در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی و مذهبی سعی در کنترل روند مخالفت‌ها کرد. بعدها یزید سوم نیز اصلاحات اقتصادی و مذهبی را پی گرفته بود اما عمرش محدود بود و اصلاحات در دوره وی به نتیجه نرسید. در نهایت نصر بن سیار اصلاحات اقتصادی و به‌ویژه اصلاحات در زمینه مالیات‌ها را انجام داد، اما همه با ناکامی روبه‌رو گردید

که می‌توان این موارد را از دلایل ناکامی این مجموعه از اصلاحات برشمرد: ۱. تعصبات قبیلگی امویان و پایه‌ریزی دولت اموی بر پایه برتری دادن به عنصر عرب و یک قبیلۀ خاص ۲. توقف فتوح در مناطق شرقی در دوره عمر بن عبدالعزیز و در نتیجه کاهش درآمدهای حاصل از غنایم ۳. وجود روحیۀ انقلابی در مردم خراسان باعث شده بود که مردم آمال و آرزوهای خود را در حاکمیتی به غیر از امویان جستجو کنند. این روند ادامه پیدا کرد تا به سقوط حکومت امویان انجامید.

کتابشناسی

- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم (۱۳۷۱). تاریخ الکامل، ج ۱۴، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن خلدون (۱۳۶۳). العبر، ج ۲، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عماد، حسین (۱۳۷۴). تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، انتشارات اسلام.
- ابن سعد، محمد (۱۳۷۴). الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۳۷). فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- پاکتچی، احمد (۱۳۷۹). دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۹، تهران: انتشارات مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۷۱). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۴). تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۰). دولت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ پنجم.
- فیاض، علی اکبر (۱۳۷۹). تاریخ اسلام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴). مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

Reforms in the Umayyad period

Abstract

At the end of the Umayyad rule, much opposition existed in the territory under their control in Iraq, Syria, and Iran. The main reason for this issue was tribal and racial prejudices, difficult living conditions, and payment of jizya and tribute. The harsh and strict policies of the Umayyad rulers, including Hajjaj ibn Yusuf, intensified widespread movements and opposition, such as the rebellion of Abdul Rahman ibn Ash'ath; therefore, some Umayyad caliphs and emirs made reforms to reduce differences and prevent the collapse of the caliphate. The reforms of Umar ibn Abd al-Aziz were successful at first, but his early death prevented the continuation of the reform process and the next caliph tried to remove his actions. At the end of the Umayyad rule, Yazid III and also the governor of Khorasan, Nasr ibn Sayyar, attempted to control the rapid process of opposition by pursuing reforms, but none of these efforts prevented the collapse. The renewed energy of the Abbasids with the original early Islamic slogans was able to bring the people with them and destroy the Umayyad-Islamic royal government. The issue of this research is the reform measures of the caliphs and Umayyad rulers, especially their political and economic reforms. This research is organized in library style with a focus on Islamic historiographical sources. The authors claim that the Umayyad period's political actors considered it necessary to carry out large-scale reform measures, considering the economic and political conditions of the Islamic lands.

Keywords:

Reforms, Umayyads, Omar Ibn Abdulaziz, Futuh